دانشـــنامـــهٔ علـــوم اجتمـــاعی
دورهٔ ۱، شمـارهٔ ٤، زمستان ۱۳۸۹

مبانی نقد اجتماعی در ادبیات

کبری روشنفکر[۱*]، معصومه نعمتی قزوینی[۲]

(تاریخ دریافت ۸۹/٦/٦، تاریخ پذیرش ۸۹/۱۲/۹)

چکیده

ادبیات به‌عنوان یکی از مهم‌ترین عوامل انتقال فرهنگ هر ملت، بـه قـدر پیچیـدگی زنـدگی و فرهنگ، دارای اجزا و عناصر پیچیده‌ای است. اگر نقد را ابزاری بـرای سـوق دادن ادبیـات بـه سمت خلاقیت بدانیم، آن‌گاه جایگاه ضروری و درعین حـال حـساس آن را در میـان جوامـع درک خواهیم کرد. نقد به‌مثابهٔ وجدان بیدار ادبیات، آن را از خودفریبی می‌رهاند و دریچه‌هـای تازه‌ای را به سوی خلاقیت و تکامل هرچه بیشتر به روی آن می‌گشاید. ناقـدان در ایـن زمینـه می‌توانند به فراخور علاقه و تخصص خود، شیوه‌های مختلفی را برگزینند. نقـد اخلاقـی، نقـد اجتماعی، نقد روان‌شناختی، نقد تـاریخی، نقـد زیبـایی‌شناسـانه و نقـد تطبیقـی از مهـم‌تـرین شاخه‌های نقد ادبی است که ضمن تلفیق با علوم دیگر و استفاده از دستاوردهای آن، وابستگی ادبیات را به علم از یک‌سو و به فرهنگ جامعه از سوی دیگر اثبات می‌کنـد. ایـن پـژوهش بـا نگاهی تحلیلی به نقد اجتماعی توانسته است ضمن تبیین مبـانی نقـد اجتمـاعی در ادبیـات، از ورای آرای گوناگون و گه‌گاه متناقض موجود در این زمینـه بـه نـوعی همگرایـی و همـسویی

۱. استادیار گروه زبان و ادبیات عربی دانشگاه تربیت مدرس *kroshan@modares.ac.ir
۲. دانشجوی دکتری زبان و ادبیات عربی دانشگاه تربیت مدرس

[Downloaded from jhs.modares.ac.ir on 2025-03-13]

دست یابد. براساس این، با تلقی جامعه به‌عنوان موضوع تفکر ادیب نه منبع آن، تعریف فردیت هنرمند یا ادیب به تمایز دیدگاه وی از دیگران و نیز پذیرش جنبه‌های هنری آثار ادبی به‌عنوان وجه تمایز هنر از علم، بسیاری از چالش‌های موجود در این زمینه برطرف خواهد شد.

واژه‌های کلیدی: نظریه‌های ادبی، نقد ادبی، نقد اجتماعی، جامعه‌شناسی ادبیات.

۱. مقدمه

انواع گوناگون نقد ادبی که در ضمن بررسی ادبیات انتقادی عصر ما از آن سخن به‌میـان آمـده، فقط نشانهٔ وجود ویژگی‌های مشترک در آرای گروه‌هایی از ناقدان نیست؛ بلکه بـه‌ویـژه شـیوهٔ برداشت و دریافت نقادان مختلف را از مفهوم ادبیات و نیز از نقش و وظیفهٔ آن نشان می‌دهـد. علاوه بر این، تفاوت انواع شیوه‌های نقدی بیشتر ناشی از گـرایش‌هـای مختلـف فلـسفی نـزد ناقدان است که گاه صیغهٔ جزمیّت و گاه صیغهٔ نسبیّت را بـه خـود مـی‌گیـرد. بـه بیـان دیگـر، گرایش‌های فلسفی در نحوهٔ توجیه و تفسیر ناقدان از آثار ادبی مؤثر بوده و ازهمین‌رو است که برای درک نظریه‌ها و اندیشه‌های نقدی همواره می‌بایست به این نکته توجه کرد. هـیچ ناقـدی نمی‌تواند اثر ادبی مورد نظرش را به‌درستی ارزیـابی کنـد مگـر زمـانی‌کـه آن را در چـارچوب واقعیت‌ها یعنی جهان‌بینی و یا بینش فلسفی خود قرار دهـد؛ ایـن همـان نقطـهٔ آغـازین انـواع گوناگون نقد در حوزهٔ نقد ادبی است (زرین‌کوب، ۱۳٦۱: ٦٦۷).

با بررسی دورترین دوران فکری بشر، یعنی دورهٔ یونان باستان آشکار می‌شود کـه از همـان دوره دو نظریهٔ متمایز دربارهٔ هنر و ادبیات مطرح بوده است: یکی منتسب بـه افلاطـون (٤۲۷– ۳٤۷ ق. م) و دیگری منسوب به شـاگرد او ارسـطو (۳۸٤– ۳۲۲ ق. م). افلاطـون آرای نقـدی خود را دربارهٔ ادبیات به‌طور پراکنـده در سـه اثـر ***جمهوریـت***، ***ایـون*** و ***قـوانین*** و ارسـطو نیـز اندیشه‌های خود را در کتاب معروف ***فنّ شـعر*** ارائـه کـرده و هرکـدام نیـز طرفـداران بـسیاری به‌دست آورده‌اند. پیروان افلاطون ادبیات را به‌طور کلی بخشی از فعالیـت بـشری دانـسته و در مقابل به جنبهٔ ذاتی و درونی آن توجه اندکی معطوف داشته‌اند؛ حال آنکه گروه دوم ادبیـات را علمی قائم به ذات[1] پنداشته و در عوض به جنبهٔ جمعی آن توجه چندانی نداشته‌انـد. براسـاس

1. Self-Contained

[Downloaded from jhs.modares.ac.ir on 2025-03-13]

این، می‌توان نظریهٔ اول را جزئی از کلیت فعالیت بشری به‌شمار آورد و بر همین اساس نیـز آن را توصیف و ارزیابی کرد. در مقابل، نظریه‌های صوری ادبیات را قلمروی کم و بـیش مـستقل برشمرده و با توجه به ملاک‌های صرفاً درونی به تفسیر و ارزش‌یابی آن پرداخته‌اند. همچنان‌که افلاطون ادبیات را برای تعلیم طبقهٔ اشراف می‌خواست و ارسـطو سـاختمان سـادهٔ تـراژدی را تجزیه و تحلیل می‌کرد (هوف، ١٣٦٥: ٢٢-٢٣).

افلاطون تمام انواع هنر را تقلید از تقلید (محاکاة للمحاکاة) تعریف کرده است. ایـن تعریـف براساس نظریهٔ مُثل افلاطونی است که جهان را به دو بخش عالم مثال و عالم محسوس تقـسیم کرده و معتقد است عالم مثال همان حقیقت مطلق و در مقابـل، عـالم محـسوس همـان جهـان طبیعت و فقط سایه‌ای از عالم مثال است. به‌بیان دیگر، عالم محـسوس تقلیـدی از عـالم مثـال است و به همین سبب غیرحقیقی، ناقص و فانی است. وی تقلید هنرمند را از عـالم محـسوس تقلید از تقلید، و آن را کم‌ارزش دانسته است. نظر افلاطون دربارهٔ شعر نیـز ایـن اسـت کـه او شاعران را در صورت تقلید محض، به انجام کار بیهوده و در صورت تقلید همراه بـا ابـداع بـه بی‌صداقتی متهم می‌کند. علاوه بر این، ابعاد عاطفی شعر که خود سبب بـرانگیختن عواطـف و در نتیجه تضعیف بعد عقلانی انسان می‌شود، خود دلیـل دیگـری بـرای نفـی شـعر از دیـدگاه افلاطون است (عزیزالماضی، ١٩٦٨: ١٨-٣٠). بنـابراین در نظرگـاه او، وجـود حقیقـی تنهـا ازآنِ کلیات (عالم مثال) است و جزئیات فقط نمایشی از کلیات هستند؛ بنابراین تقلیـد نیـز فقـط از کلیات پذیرفته است و تقلید از جزئیات نوعی کار بیهوده به‌شمار می‌آید مگر آنکه با اخـلاق و سیاست موافق باشد و به تهذیب و اصلاح زندگی بشر کمـک کنـد. درواقـع افلاطـون شـعر و ادبیات را جز در مواردی که در خدمت اهداف سیاسی و اخلاقی باشد، بـی‌ارزش دانـسته و آن را نفی کرده است (هارلند، ١٣٨٥: ٢٢).

ارسطو نیز همانند استادش هنر را تقلید می‌داند؛ اما مفهوم تقلید در نظرگاه وی بـا افلاطـون کاملاً متفاوت است. او برخلاف افلاطون که سراسر عالم طبیعت را تقلید می‌داند، این مفهوم را فقط برای انواع هنر به‌کار می‌برد و آن را نه تقلیدی صرف، که همراه با ابداع مـی‌دانـد. ارسـطو حتی فراتر از این گام می نهد و دامنهٔ تقلیـد را از محـسوسات بـه ممکنـات و حتـی بایـدها و ایده‌آل‌ها می‌گستراند (عزیزالماضی، ١٩٦٨: ٣٠-٣٨؛ غنیمی هلال، ١٩٨٧: ٥٠-٥١).

[Downloaded from jhs.modares.ac.ir on 2025-03-13]

جهان‌بینی ارسطو فلسفه‌ای جزئی، تعقل‌گرا و واقع‌نگر است؛ در جهان‌بینـی او هـر واقعیـت ادراک‌شدنی، تابع نظام و قانونی تغییرناپذیر است که رشتهٔ علت و معلول آن را به نحوی بـا آن نظام و قانون تغییرناپذیر پیوند می‌دهد و جایی برای تصادف و اتفاق باقی نمـی‌گـذارد. از ایـن رهگذر، شعر و ادبیات هم- که واقعیت موجود است- مثل هر امر مشابه دیگر ناگزیر تابع نظام و قاعدهٔ علت و معلولی است و برای شناخت واقعی آن- یعنی همان نقد ادبیـات- بایـد ذهـن منتقد، انواع شعر و ادبیات را تحلیل و بررسی کرد و ویژگی‌های هرکـدام را تـشخیص داد. بـه این معنا می‌توان کتاب ***فنّ شعر*** او را نمونهٔ نقد عملی در ادبیات کلاسیک یونانی به‌شـمار آورد (زرین‌کوب، ۱۳٦۱: ٦٦۷).

توجه اصلی ارسطو به نقد صوری و کلاسیک هرگز به معنای انکار اهداف و غایات اخلاقی هنر نیست؛ بلکه از نظر او وظیفهٔ اصلی هنر، تطهیر و توازن عواطف آدمی است حتی اگـر ایـن هدف، ملاک ارزیابی آثار هنری نباشد (عزیزالماضی، ۱۹٦۸: ٤۱). چنین تفاوتی در نحوهٔ نگـرش، سرانجام افلاطون را به آرمان‌گرایی[1] و ارسطو را به‌سوی واقـع‌گرایـی[2] سـوق داد (زریـن‌کـوب، ۱۳٦۱: ٦٦۷)؛ تفاوتی که در دوره‌های بعد نیز امتداد یافت و پس از وقوع رنسانس و تخصـصی شدن علوم مختلف و پیدایش نظریه‌هـای اجتمـاعی نیـز همچنـان بـه حیـات خـود ادامـه داد. به‌عبارت بهتر، تقابل نظریهٔ اجتماعی هنر و نظریهٔ «هنر برای هنر» را می‌توان امتداد همان تقابلی دانست که از قرن‌ها قبل در دو نظریهٔ کهن ادبی وجود داشته است. در ادامهٔ مقاله پس از تبیـین اصول و مبانی نقد اجتماعی، موارد اختلاف‌نظر و آرای گوناگون موجود در این زمینـه، اعـم از موافق و مخالف، با نگاهی همگرایانه بازنگری و ارزیابی می‌شود. براساس این سعی می‌شود از خلال طرح این بحث به سؤال‌های زیر پاسخ داده شود:

۱. اصول و مبانی نقد اجتماعی در ادبیات کدام است؟

۲. براساس نقد اجتماعی فردیت هنرمند و ابعاد هنری اثر در چه جایگاهی قرار می‌گیرد؟

۳. عوامل وجود اختلاف و تعـارض در آرای گونـاگون در زمینـهٔ نظریـهٔ اجتمـاعی هنـر و ادبیات کدام است؟

1. Idealism
2. Realism

[Downloaded from jhs.modares.ac.ir on 2025-03-13]

۲. مفهوم و تاریخچهٔ نقد اجتماعی (جامعه‌شناسی ادبیات)

نظریه‌های اخلاقی دربارهٔ ادبیات از زمان یونان باستان در آرای افلاطون پدیدار شد و هم‌زمان با ظهور مکتب رمانتیسم، بستر پیدایش نظریه‌های اجتماعی مرتبط با ادبیات را در اوایل سدهٔ نوزدهم میلادی در اروپا فراهم کرد (الفرطوسی، ۲۰۰۷: ۱). در پی شکل‌گیری و تکامل نظریه‌های اجتماعی، کم‌کم جامعه‌شناسی به‌عنوان دانشی مستقل از بستر فلسفی خود جدا شد و به‌سرعت با دیگر علوم درآمیخت. این جریان که از پدیده‌های مهم بعد از رنسانس است، ناشی از آگاهی و شناخت دربارهٔ وجود قانون در زندگی اجتماعی است. علاوه بر این، پیشرفت در علوم تجربی نیز زمینهٔ توجه بیشتر به روش‌های تحقیق در جامعه‌شناسی را فراهم آورد. به‌بیان دیگر، تحولات بزرگ و مهم اجتماعی برآمده از انقلاب صنعتی که خود از پدیده‌های بعد از رنسانس و انقلاب علمی بود، زمینهٔ دگرگونی تمام اصول و اساس نظام‌های اجتماعی قدیم را فراهم کرد. جامعه‌شناسی علمی در قرن‌های نوزدهم و بیستم به‌تدریج تکامل یافت و به شاخه‌های متعددی ازجمله جامعه‌شناسی اقتصادی، سیاسی، پرورشی، حقوقی، اداری، صنعتی، شهری، روستایی، معرفتی، خانواده، دین، هنر و انحرافات اجتماعی تقسیم شد (فرجاد، ۸-۲۵).

جامعه‌شناسی ادبیات- یکی از شاخه‌های جامعه‌شناسی هنر- ساخت و کارکرد اجتماعی ادبیات و ارتباط میان جامعه و ادبیات و قوانین حاکم بر آن‌ها را بررسی می‌کند (ستوده، ۱۳۷۸: ٥٦).

> جامعه‌شناسی ادبیات نشان می‌دهد ادبیات نیز مانند خانواده، آموزش و پرورش، حکومت، اقتصاد و... یک نهاد اجتماعی است؛ یعنی ریشه در زندگی اجتماعی انسان دارد. بر این اساس می‌توان جامعه‌شناسی ادبیات را علم مطالعه و شناخت محتوای آثار ادبی و خاستگاه روانی و اجتماعی پدیدآورندگان آن‌ها و نیز تأثیر پابرجایی که این آثار در اجتماع می‌گذارند، تعریف کرد. در واقع جامعه‌شناسی ادبیات، مطالعهٔ علمی محتوای اثر ادبی و ماهیت آن در پیوند با دیگر جنبه‌های زندگی اجتماعی است (ستوده، ۱۳۷۸: ٥٦؛ وهبه، ۱۹۷٤: ٥٢٥).
>
> از این نظرگاه، اثر ادبی نمودی اجتماعی است وگرنه برای کسی که در گوشهٔ عزلت بخواهد خویشتن را زندانی کند و طالب پیوند با مردم نباشد، ساختن ادبیات، عبث

[Downloaded from jhs.modares.ac.ir on 2025-03-13]

خواهد بود. بر زبان آوردن ادبیات و حتـی ادبـی‌اندیـشیدن، مـی‌توانـد مهـم‌تـرین دلیـل اجتماعی بودن آن قلمداد گردد؛ چه اندیشیدن هنری به جهت القای دقیق‌تر احـساس بـه مخاطب است. همچنان‌که ارتباط با خویشتن، بدون توهمی اجتماعی نیازی بـه اسـتعاره نخواهد داشت (فرزاد، ۱۳۸۱: ۷۱).

این نوع نقد اساساً به عوامل بیرونی آفرینش اثـر ادبـی توجـه دارد؛ زیـرا معتقـد اسـت بـرای شناخت باورها، هنرها، زبان و رسوم، باید انسان و نهادها و فراروندهای اجتماعی را به‌طور دقیق و علمی آزمود و بررسی کـرد. از آنجـا کـه انـسان در جامعـه زنـدگی مـی‌کنـد و در خـانواده و تحت‌تأثیر میراث‌های تمدنی و فرهنگی به رشد و بالندگی می‌رسد و هنجارهای آن را می‌پـذیرد؛ ادبیات نیز مانند جامعه‌شناسی پیش از هـرچیـز بـا حـوزهٔ اجتمـاعی، سـازگاری انـسان بـا آن و آرزوهایش درجهت دگرگون‌سازی آن سروکار دارد (دستغیب، ۱۳۷۸: ۷۸). شاید بـه همـین دلیـل است که گفته می‌شود ادبیات بیان حال جامعه است و وضع موجـود جامعـه را در هـر دوره‌ای بازمی‌تاباند؛ همچنان‌که برخی دیگـر ادبیـات را نـسخه‌بـدل زنـدگی، و آن را در حـدّ مـدارک اجتماعی و تصاویری فرضی از واقعیت‌های اجتماعی می‌دانند و معتقدنـد مـی‌تـوان از ادبیـات نکته‌های کلی تاریخ اجتماع را به‌عنوان یک سند اجتماعی به‌دست آورد (ولک، ۱۳۷۳: ۱۱۰).

نقد جامعه‌شناختی می‌تواند به ما کمک کند تا از ارتکاب اشتباه در زمینهٔ ماهیت اثر ادبی کـه پیش‌روی داریم، درامان بمانیم و این کمک با روشن کردن کار آن اثر و یا قراردادهـایی کـه بـا توجه به آن‌ها برخی جنبه‌های اثر باید فهمیده شود، تحقق می‌پـذیرد. بنـابراین، جامعـه‌شناسـی عمل توصیفی مهمی دارد و چون توصیف صحیح اثر باید مقدم بر ارزیابی آن باشـد، مـی‌تـوان جامعه‌شناسی را «خدمتگزار» نقد نامید. علاوه بر این، چنـین نقـدی قـادر اسـت بـا کمـک بـه خواننده و آگاهی بخشیدن به وی دربارهٔ اینکه چرا پاره‌ای خطاها از مشخصات آثار ادبی عصر معینی است، بر معلومات او بیفزاید و یا حتی می‌تواند ماهیت چنـین خطاهـایی را نیـز آشـکار کند؛ اگرچه پی بردن به خطا بودن آن‌ها فقط با تکیه بر معیارهای ادبی محض صورت می‌گیـرد (دیچز، ۱۳۸۵: ٤٦-٤٧).

نقل هنریِ شرایط و اوضاع با نقل تاریخی آن‌ها متفـاوت اسـت. تـاریخ‌نگـار آنچـه را کـه می‌بیند یا از طریق مطالعه درمی‌یابد، به‌گونه‌ای صـریح و گـاه همـراه بـا تحلیـل‌هـایی کـه برخاسته از تجربیات و نگرش‌های شخصی است، بیـان مـی‌نمایـد؛ زیـرا اگـر احـساسات

[Downloaded from jhs.modares.ac.ir on 2025-03-13]

شخصی مورّخ در کار وی دخالت کند، بی‌شک او را از مسیر واقعیت دور می‌کند و از میزان صحت و سندیّت اثر می‌کاهد. در مقابل، هنرمند در خلق آثار خود احساسات خویش را به‌کار می‌گیرد و این احساسات می‌تواند تحت‌تأثیر عواملی چند ازجمله عوامل اجتماعی و سیاسی قرار گیرد. همچنان‌که اندیشهٔ هنرمند نیز می‌تواند تحت‌تأثیر احساسات و درنتیجه تحت‌تأثیر محیط زندگی او واقع گردد. از سویی دیگر بدیهی است که اثرگذاری محیط و شرایط آن بر آثار ادبی- هنری برای همه یکسان نبوده و می‌تواند از جنبه‌های متفاوتی برخوردار باشد. این تأثیر ممکن است به حالت‌های گوناگونی همانند سازگاری، ردّ و شورش و یا ترکیبی از اندیشه‌های برگرفته از محیط‌های متفاوت نمودار شود (وحیدا، ۱۳۸۸: ٤٦-٤٧).

بر پایهٔ تفکراتی از این دست، نخستین بارقه‌های نقد اجتماعی در آرای گروهی از منتقدان ازجمله مادام دوستال[1] (۱۷٦٦-۱۸۱۷م)، هیپولیت تن[2] (۱۸۲۸-۱۸۹۳م) و نیز برخی از فلاسفه همچون کارل مارکس[3] (۱۸۸۳-۱۸۱۸م) و فردریک انگلس[4] (۱۸۹۵-۱۸۲۰م) پدیدار شد و امروزه به‌عنوان یکی از شیوه‌های نقد ادبی به‌کار می‌رود (ستوده، ۱۳۷۸: ٥٦؛ کوثری، ۱۳۷۹: ١٦). مادام دوستال اگرچه ادبیات را در وهلهٔ اول حاصل اندیشه و نبوغ ادیب می‌داند، آشکارا بر اثرپذیری آن از نظام‌های اجتماعی نیز صحّه می‌گذارد. او در مقدمهٔ یکی از آثارش با عنوان ***ادبیات در ارتباط با نظام‌های اجتماعی***، ضمن تحلیل و تبیین تأثیر انواع نظام‌های اجتماعی در ادبیات ملت‌ها، منشأ بسیاری از وجوه شباهت میان ادبیات ملت‌های گوناگون را شباهت در نظام‌های اجتماعی آن‌ها می‌داند (غنیمی هلال، ۲۰۰۱: ٤۲-٤۳؛ عزیزالماضی، ۱۹٦۸: ١٦٦). تن نیز در نظریهٔ معروف خود ویژگی‌های هنری هر ملت را به سه عامل اصلی وابسته می‌داند: نژاد، محیط و تمدن. به نظر او، عامل نژاد شامل ویژگی‌های جسمی و روحی و روانی بشر است و به نحو مؤثرتری، نسبت به دو عامل دیگر، در آفرینش‌های ادبی هر ملت می‌تواند نقش‌آفرین باشد. عامل دوم محیط است که دربردارندهٔ ویژگی‌های اقلیمی، وضعیت سیاسی، اجتماعی و مذهبی است. عامل سوم نیز همان دستاوردهای فکری، فرهنگی و علمی هر ملت است که در طول تاریخ به میراث تمدن وی تبدیل شده است و در نسل‌های بعد نیز اثرگذار خواهد بود

1. Madame Destael
2. Hippolyte Taine
3. Karl Heinrich Marx
4. Friedrich Engels

[Downloaded from jhs.modares.ac.ir on 2025-03-13]

(غنیمی هلال، ۲۰۰۱: ۵۱-۵۳).

نقد مارکسیستی نیز یکی از شاخه‌های نقد اجتماعی است که بر اساس آرای ادبی مارکس و انگلس شکل گرفته است. این نوع نقد، ادبیـات را براسـاس شـرایط تـاریخی پدیـدآورنـدهٔ آن بررسی می‌کند. مارکس و انگلس هر دو بر این باور بوده‌اند که اشکال گوناگون جوامع بـشری در هر دوره محصول شیوهٔ تولید رایج در آن زمان و مکان معین است. از ایـن دیـدگاه، هرنـوع بافت اجتماعی دربردارندهٔ دو لایهٔ زیرساخت و روساخت است. لایهٔ زیرسـاخت یعنـی همـان روابط اقتصادی و اجتماعی، سبب شکل‌گیری لایهٔ روساخت یعنی قوانین، فلـسفه، سیاسـت و ادبیات خواهد شد. براساس این، برای شناخت ادبیات نیز باید از زیرسـاخت‌هـای اجتمـاعی و اقتصادی مؤثر در شکل‌گیری آن آگاه بـود (دسـتغیب، ۱۳۸۷: ۸۱-۸۲؛ مرتـاض، ۲۰۰٦: ۱۰٦-۱۱۰). براساس این نظریه، ادبیات نیز مانند سایر بخش‌های فرهنگ، ضمن تأثیر از شرایط اقتـصادی و ایدئولوژیکی جامعه، از جریان کلی تاریخ نیز پیروی می‌کند؛ به این معنا که همانند اقتصاد- که به مرحلهٔ نفی مالکیت شخصی یا سوسیالیسم می‌انجامد- ادبیـات هـم بنـابر جبـر تـاریخی، در طول زمان مراحل گوناگونی را طی کرده است و سـرانجام بـه مرحلـهٔ ادبیـات واحـد جهـانی خواهـد رسـید (الرویلـی، ۲۰۰۵: ۳۲٤). اگرچـه در نقـد مارکـسیتی صـورت و محتـوا همـراه همدیگرند، در نگاهی کلی می‌توان گفت مارکسیت‌ها اهمیت اصلی را به محتـوا مـی‌دهنـد نـه به‌صورت؛ زیرا اهمیت ادبیات در روند تحول تاریخ در مفهوم و محتواست که نمایان می‌شـود (ال گرین و دیگران، ۱۳۷۳: ۲۸۸). این شیوه پس از وقوع جنگ جهانی دوم تاحـدودی از محـور توجه ناقدان خارج شد؛ اما از اواخر دههٔ ۱۹٦۰ و اوایل دههٔ ۱۹۷۰ با شکل‌گیری موج جدیدی از تلاش‌ها بار دیگر احیا شد. شاید بتوان دلیل آن را در ناکامی شـیوه‌هـای نقـد شـکل‌مدارانـه (فرمالیست) در ارزش‌یابی آثار ادبی دانست؛ همچنان‌که در میـان مکتـب‌هـای نقـدی کـه نقـد فرمالیستی را ناکارامد دانسته‌اند، هیچ‌کدام به صراحت مارکسیست‌ها بر آن نتاخته‌اند (ال گرین و دیگران، ۱۳۷٦: ۲٦۹-۲۷۰).

در ابتدا باوجود همهٔ تلاش‌های صورت‌گرفته، به دلیل محدودکردن اثر ادبـی بـه پـاره‌ای از عوامل معین، نتایج چندان موفقی در حوزهٔ پژوهش‌های جامعه‌شناختی ادبی به‌دسـت نیامـد تـا

[Downloaded from jhs.modares.ac.ir on 2025-03-13]

اینکه با ظهور دو تن از صاحب‌نظران بزرگ یعنی جورج لوکاچ[1] (۱۹۷۱-۱۸۸۵م) و سپس شاگرد او لوسین گلدمن[2] (۱۹۷۰-۱۹۱۳م) تحولات چشمگیری در این زمینه به‌وجود آمد و نقد اجتماعی وارد مرحلهٔ جدیدی شد. پس از این دو نیز کوشش‌های دیگری برای تکامل جامعه‌شناسی ادبیات صورت گرفت که تقریباً در جهت منظم کردن افکار و اندیشه‌های نظری کسانی چون لوکاچ، گلدمن و سارتر[3] (۱۹۸۰-۱۹۰۵م) بود (کوثری، ۱۳۷۹: ۱۷-۱۸).

لوکاچ یکی از تأثیرگذارترین نظریه‌پردازان نقد اجتماعی است. اهمیت کوشش‌های او به‌ویژه در یافتن پیوندهایی میان رمان‌های بزرگ و مسائل اجتماعی عصر است. از دیدگاه او، اثر ادبی واقعیت محض نیست؛ بلکه نوعی بازتاب واقعیت است. به‌بیان دیگر، لوکاچ ادبیات را جهان کوچکی می‌داند که جهان بزرگ‌تری (واقعیت جهان) را بازتاب می‌دهد. از نظر او، این محتواست که شکل را پدید می‌آورد؛ همچنان‌که مرکز هر محتوایی نیز انسان است (شمیسا، ۱۳۷۸: ۲۵۳).

لوسین گلدمن منتقدی رومانیایی و ساختارگرایی مارکسیست است. گلدمن هر دو شیوهٔ جامعه‌شناسی سوسیالیستی (مفهوم‌گرایی محض) و شیوهٔ فرمالیسم ساخت‌گرا (صورت‌گرایی محض) را ناقص و کارامد می‌داند؛ زیرا در جامعه‌شناسی عامیانه فقط محتوا مهم است و در فرمالیسم فقط صورت. گلدمن در شیوهٔ خود می‌کوشد تا ارتباط ساخت درونی اثر را با ساخت فکری (جهان بینی) طبقهٔ اجتماعی نویسنده آشکار کند. بیانی روشن‌تر کشف و توضیح ارتباط ساخت اثر با جهان‌بینی طبقهٔ اجتماعی نویسنده اساس شیوهٔ اوست و هرچه این رابطه محکم‌تر باشد، اعتبار هنری آن نیز بیشتر است. از دیدگاه وی، آثار هنری در مرحلهٔ نخست، ساخت ذهن نویسنده نیست؛ بلکه ساخت ذهن کلی اجتماع است؛ یعنی ارزش‌ها و آمالی که در اجتماع وجود دارد. کوتاه سخن اینکه گلدمن به دنبال کشف روابط ساختاری بین اثر ادبی، جهان‌بینی صاحب اثر و تاریخ است و اینکه چگونه وضعیت تاریخی یک گروه اجتماعی از طریق جهان‌بینی نویسنده به ساختی ادبی تبدیل می‌شود (همان، ۲۵۵-۲۵۹).

به نظر گلدمن، آثار ادبی قبل از آنکه جنبهٔ فردی داشته باشد و دیدگاه‌های شخصی آفرینندهٔ اثر را بیان کند، بازتاب دیدگاه و تفکر طبقه‌ای است که به آن وابسته است. از این نظرگاه،

1. Gyorgy Lukacs
2. Lucien Goldmann
3. Jean-Paul Charles Aymard Sartre

[Downloaded from jhs.modares.ac.ir on 2025-03-13]

ادیب توانمند و موفق کسی است که در بازتاب تفکر جمعی از قدرت بیشتری برخوردار باشد. در مقابل، آثار کم‌ارزش و سطحی آثاری است که نویسندگانشان دیدگاه‌های شخـصی خـود را در آن منعکس کنند و به این وسیله پیوند خود را با خوانندگان اثر نیز بگسلند. او همچنـین بـر این باور است در عین اینکه هر نـوع اثـر ادبـی از سـاختار بیـانی خـاص و منحـصربـه‌فـردی برخوردار است، درعین‌حال میان انواع ساختارهای ادبی و تفکر جمعی مرتبط با آن نیـز نـوعی هماهنگی و تناسب وجود دارد. بنابراین، صورت کلی اثر ادبی (ساختار بیانی) در مقابـل تفکـر جمعی آن (مفهوم) قرار می‌گیرد و دیدگاه ادیب در این میان حلقهٔ اتصالی است کـه ایـن دو را به‌هـم مـی‌پیونـدد. ایـن روش بعـدها در غـرب بـه «سـاختارگرایی تکـوینی» و در شـرق بـه «ساختارگرایی تولیدی» معروف شد. بررسی نحوهٔ دیدگاه ادیب همان بخـش کیفـی ایـن روش است که آن را از روش پیشین متمایز می‌کند. با تـلاش‌هـای بـسیار گلـدمن، ایجـاد ارتبـاط و تناسب میان دو پدیدهٔ ناهمگون یعنی حیات اجتماعی و آثار ادبیِ مبتنی بر لغـات، بـزرگ‌تـرین چالشی است که همچنان بدون راه‌حل باقی مانده است (فضل، ۲۰۰۵: ۵۷-٦۰).

۱-۲. قلمرو پژوهش‌های جامعه‌شناختی ادبیات

در قلمرو نقد اجتماعی اساساً با دو گونه پژوهش سروکار داریم. گونهٔ نخست پژوهـشی اسـت که به ادبیات از زاویهٔ کارکرد آن در جامعه و با توجه به گروه‌های اجتماعی گوناگون می‌نگـرد. برای مثال، در دورهٔ رمانستیم اولیه ادبیات پناهگـاهی بـرای واقـع‌گریـزان گـروه‌هـای سیاسـی سرخورده بود؛ یا اینکه گاهی ادبیات کـارکردی صـرفاً ایـدئولوژیک داشـت و دسـتگاه سـلطهٔ خاصی را می‌ستود و آن را در دست‌یابی به اهداف آموزشـی یـاری مـی‌رسـاند. دومـین گونـهٔ پژوهش، بررسی‌های مربوط به شکل‌های ادبی است. گرچه این گونه پژوهش کمتر مورد توجه قرار گرفته است، به لحاظ اجتماعی اهمیت آن کمتر از پژوهش‌های نوع اول نیـست. حماسـه، شعر غنایی، نمایش‌نامه، رمان و... هریک به‌گونه‌ای خاص با سرنوشت اجتماعی ویژه‌ای پیونـد خورده است. طرح مسائل مربوط به انزوای فردی، احساس امنیـت اجتمـاعی، خـوش‌بینـی یـا نومیدی اجتماعی و یا پیروی از پاره‌ای ارزش‌های عینی را می‌توان مقدمهٔ بحث‌هایی دانست که به بازنگری در شکل‌های ادبی از دیدگاه اوضاع اجتماعی می‌انجامد (لوونتال، ۱۳۸٦: ۷۲-۷۳).

[Downloaded from jhs.modares.ac.ir on 2025-03-13]

۲-۲. مهم‌ترین عوامل مؤثر بر آثار ادبی و هنری

هرگاه ادبیات و هنر هر دورهٔ تاریخی را برآمده از شرایط و اوضاع اجتماعی آن دوره و درنتیجه همچون منبعی برای بررسی جامعه‌شناختی آن دوره بدانیم و بخواهیم با مطالعهٔ آثار ادبی و هنری پاره‌ای از شرایط حاکم بر دورهٔ آفرینش آن آثار را شناسایی کنیم، باید به سه عامل مهم اثرگذار توجه کنیم. این سه عامل عبارت‌انداز: ساخت اجتماعی، فرهنگ و شخصیت هنرمند. از میان این سه عامل، ساخت اجتماعی و فرهنگ غالب هر دوره، سبب پدید آمدن پاره‌ای همانندی‌ها در آثار هنری شده و در مقابل عامل سوم یعنی شخصیت هنرمند، آثار او را از دیگران متمایز کرده است (شیروانلو، ۱۳۵۵: ۱٦۸).

۱-۲-۲. ساخت اجتماعی

ساخت چگونگی قرارگیری اجزا و عناصر تشکیل‌دهندهٔ جامعه ازقبیل نهادها، طبقات و... را در درون جامعه به‌عنوان یک کل و نیز روابط میان آن اجزا و عناصر را با یکدیگر نشان می‌دهد. بدیهی است عناصر اقتصادی و فرهنگی نیز هریک در شکل‌گیری این ساخت مؤثر خواهند بود. جوامع باستانی، فئودالی، سرمایه‌داری و یا سوسیالیستی گرچه برای بیان شیوه‌های خاصی از تولید مطرح شده‌اند و بیشتر به جنبهٔ اقتصادی مرتبط هستند، به‌هر حال هریک ساخت اجتماعی خاصی را نیز پدید می‌آورند که در آن، اجزا و عناصر تشکیل‌دهندهٔ جامعه به صورتی متفاوت با جوامع دیگر قرار گرفته و ترکیب شده‌اند. برای مثال هرچند جوامع فئودالی و سرمایه‌داری هر دو ساختی طبقاتی دارند، ماهیت و محتوای طبقات و شکل روابط آن‌ها با یکدیگر کاملاً متفاوت است و در نتیجه شکل زندگی، نقش‌ها، مشاغل، شکل روابط، نهادها، فرهنگ و در مجموع بسیاری از آنچه در این دو نوع جامعه وجود و جریان دارد از جهاتی با هم متفاوت‌اند. حاصل اینکه هنر و ادبیات بی‌آنکه تحت‌تأثیر قطعی و تعیین‌کنندهٔ ساخت اجتماعی- اقتصادی یا سیاسی باشند، از آن نیز به‌طور کامل فارغ و برکنار نبوده، بلکه همواره میان هنر و جامعه کنشی متقابل در جریان است (وحیدا، ۱۳۸۸: ۷۵-۷٦).

۲-۲-۲. فرهنگ

«شامل تمام دستاوردهای یک جامعه یا گروه، نظیر زبان، هنر، صنعت، حقوق، دانش، دین،

[Downloaded from jhs.modares.ac.ir on 2025-03-13]

اخلاق، سنت‌ها و حتی ابزار مادی است که در امتداد قـرون متمـادی بـه‌تـدریج پدیـد آمـده و تکامل یافته است.» (ساروخانی، ۱۳۷۰: ١٦٥).

بنابراین فرهنگ هر قوم، گروه یا جامعه، ثمرهٔ کوشش‌هایی است که اعضای آن‌ها در طـول قرون و نسل‌ها در پاسخ به نیازهای مادی و غیرمادی خود به عمـل آورده‌انـد. فرهنـگ را می‌توان متشکل از دو بخش مادی و غیرمادی دانست که بخش مـادی را تمـدن[1] و بخـش غیرمادی را فرهنگ[2] می‌نامند. با این تفاوت، تمدن شامل عناصـر مـادی از قبیـل خـوراک، پوشاک، مسکن، وسایل و ابزار کار و فرهنگ شامل مجموعـه آثـار ادبـی، ایـدئولوژی‌هـا، ارزش‌ها، هنجارها و... است. به همین دلیل است که در بررسی ادبیات و هنـر هـر دوره و در ارتباط با فرهنگ غالب آن دوره آنچه بیشتر مورد نظر است فرهنگ بـا اجـزا و عناصـر غیرمادی است که بر شخصیت افراد و روابط و رفتارهای متقابل اجتماعی اثر می‌گـذارد و از این طریق، نظام اجتماعی را نیز تحت‌تأثیر قرار می‌دهد (وحیدا، ۱۳۸۸: ۷۹).

باری، اوضاع فرهنگی هر دوره و هر جامعه در آثار ادبی و هنری آن دوره به نحـوی نمـود یافته است؛ در نتیجه با بررسی آن آثار و کاوش جامعه‌شناسانه و یا مردم‌شناسانه در آن، می‌توان به اوضاع فرهنگی حاکم بر فضای آفرینش آن آثار پی برد.

۳-۲-۲. شخصیت

«مظهر هیئتی کم و بیش به‌هم‌پیوسته از عادات، برداشت‌ها، ویژگی‌ها و همچنین افکار یک فـرد است.» (ساروخانی، ۱۳۷۰: ۵۳۲).

در جامعه‌شناسی، شخصیت به معنای ساخت عادات و رفتارهـای کـسب‌شـده در زنـدگی اجتماعی است. اسـاس زیـست‌شـناختی شخـصیت، فردیـت اسـت کـه همچـون عـاملی تعیین‌کننـده در جریـان اکتـساب عقایـد و مـنش‌هـا دخالـت دارد. در شخـصیت، عناصـر زیست‌شناختی (فردی) با عناصر اجتماعی به‌گونه‌ای ترکیب می‌شوند که تمایز علمی آن‌ها از یکدیگر بس دشوار خواهـد بـود. بنـابراین شخـصیت هـر فـرد از دو جنبـهٔ انفـرادی و اجتماعی تشکیل شده است که بخش اجتماعی، وجوه تشابه و بخش انفرادی، وجوه تمایز شخصیتی افراد را پدید می‌آورد (وحیدا، ۱۳۸۸: ۸۲).

1. Civilisation
2. Culture

[Downloaded from jhs.modares.ac.ir on 2025-03-13]

به همین دلیل است که شخصیت هنرمندان می‌تواند در عقاید و منش ایشان و نیز در سوق دادن آن‌ها به‌سوی موضوعات گوناگون و جهت‌گیری‌های متفاوت دخالت داشته باشد. نتیجه اینکه پی بردن به شخصیت هنرمند، پژوهش‌گر را در مسیر شناخت بهتر آثار او یاری می‌دهد؛ زیرا آشکارترین علت هر اثر هنری، آفرینندهٔ آن است و به‌تبع آن، شناخت اثر براساس مطالعهٔ شخصیت نویسندهٔ آن، از کهن‌ترین و معمول‌ترین روش‌های تحقیق ادبی است (ولک، ۱۳۷۳: ۷٤). وجود برخی وجوه تمایز و تفاوت‌های موجود میان آثار هنری و ادبی هردوره به‌رغم تعلق داشتن به شرایط و فضای همسان، خود بهترین گواه بر تأثیر شخصیت هنرمند بر آثار ادبی و هنری است.

۳-۲. روش‌های نقد اجتماعی

هدف اساسی جامعه‌شناسی ادبیات، تجزیه و تحلیل پدیدهٔ ادبی در وجوه مختلف آن است. به‌بیان دیگر، در جامعه‌شناسی ادبیات از یک‌سو با پدیدآورندهٔ اثر، از سوی دیگر با خوانندهٔ آن و از دیگر سو با محتوا و زمینه‌های اجتماعی منعکس‌شده در متن روبه‌روییم. ازاین‌رو می‌توان وجوه مختلف پدیدهٔ ادبی را به صورت یک مثلث با سه رأس مرتبط با یکدیگر نشان داد:

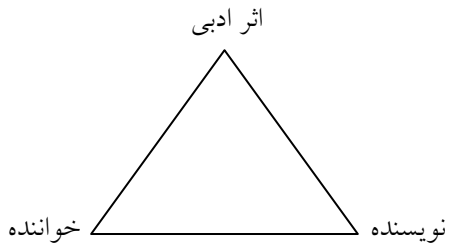

شکل۱ وجوه پدیدهٔ ادبی

هر پدیدهٔ ادبی شامل نویسنده، اثر و خواننده است و با هر روش جامعه‌شناختی که بخواهیم آن را مطالعه کنیم، ناگزیر از بررسی این سه رأس خواهیم بود؛ البته همین امر

[Downloaded from jhs.modares.ac.ir on 2025-03-13]

تاحـدودی سـبب دشـواری و پیچیـدگی مطالعـات جامعـه‌شـناختی ادبیـات خواهـد شـد (ستوده، ۱۳۷۸: ۵۹).

۱-۳-۲. روش جامعه‌شناسی ظواهر ادبی

یکی از روش‌های تحلیل و بررسی آثار ادبی در جامعه‌شناسی ادبیـات، جامعـه‌شناسـی ظـواهر ادبی است. این روش به مطالعهٔ اموری همچون شـیوه‌هـای ارتبـاطی مؤلـف و خواننـده، امـور مرتبط با چاپ و نشر، خوانندگان و تأثیرپذیری ایشان از اثـر ادبـی مـی‌پـردازد. در ایـن روش پژوهش‌های میدانی، آمار و ارقام و نتیجه‌گیری‌های اجتماعی از اهمیت خاصی برخوردار است. روبر اسکارپیت[1] (۱۹۱۸-۲۰۰۰م) از پیشگامان این روش در جامعه‌شناسی ادبیات است (فـضل، ۱۹۸٦: ۲۲۰). اسکارپیت اثر ادبی را محصولی می‌داند که یکی آن را تولید (نویسنده)، دیگری آن را توزیع (ناشر) و یکی دیگر هم (خواننده) آن را مصرف می‌کنـد (کـوثری، ۱۳۷۹: ۲۳؛ طـاهری مبارکه، ۱۳۷٤: ۱۱۲؛ اسکارپیت، ۱۳۷٤).

روش جامعه‌شناسی ظواهر ادبی دارای سه مرحله است. پژوهش‌گر در مرحلهٔ اول، دربـارهٔ طبقهٔ اجتماعی و اقتصادی نویسندگان، بسترهای زمانی، ویژگی‌های نژادی، وضعیت اقتـصادی، حرفه‌ای و معیشتی ایشان در جامعه و نیز شرایط اجتماعی مرتبط با این گـروه در طـول تـاریخ جامعه کاوش می‌کند. در مرحلهٔ دوم نیز مسائلی همچون شرایط بازیابی اثر ادبی، کیفیت نشر و شرایط آن در جوامع مختلف، نظام توزیع کتاب و تأثیر شیوه‌های نقد و اطلاع‌رسـانی رسـانه‌ای در باب تازه‌های نـشر را بررسـی مـی‌کنـد. سـرانجام در مرحلـهٔ پایـانی، گـروه‌هـای مختلـف خوانندگان اثر ادبی، شرایط اجتماعی و فرهنگی ایشان، نحوهٔ ارتبـاط اثـر ادبـی بـا مخاطـب و میزان موفقیت اقتصادی و ادبی آثار در داخل و حتی خارج از محیط اجتماعی- بـا ترجمـه بـه زبان‌های دیگر- مورد سنجش و ارزیابی قرار می‌گیرد. بر همین اساس، نتایج چنـین مطالعـاتی نیز بیشتر راهگشای پژوهش‌گران جامعه‌شناس خواهد بود تا محققان و ناقدان ادبی. اما تمرکـز عمده بر پژوهش‌های اقتصادی صرف و بهره‌مند نبودن از ملاک‌های کیفی در مطالعه و سنجش آثار ادبی، بزرگ‌ترین ضعف این روش شناخته شد و سرانجام زمینـه الغـای آن را در همـایش

1. Robert Escarpit

[Downloaded from jhs.modares.ac.ir on 2025-03-13]

ویژهٔ جامعه‌شناسی ادبیات بروکسل در ۱۹٦۸م فراهم کرد (فضل، ۱۹۸٦: ۲۲۰-۲۲٤).

۲-۳-۲. روش جامعه‌شناسی ابداع هنری در ادبیات

روش دوم در جامعه‌شناسی ادبیات را می‌توان «جامعه‌شناسی ابداع ادبی» نام‌گذاری کرد. این روش بیشتر به مطالعهٔ ابعاد هنری و زیباشناختی آثار ادبی در ارتباط با شرایط اجتماعی مؤلف می‌پردازد. جورج لوکاچ برجسته‌ترین نظریه‌پرداز این روش در جامعه‌شناسی ادبیات است. در این روش ارتباط میان نحوهٔ پیدایش و رواج اثر ادبی با بستر اجتماعی و فرهنگی آن بحث و بررسی می‌شود. به‌بیان دیگر، ادبیات بخشی از فرهنگ جامعه به‌شمار می‌آید و ازاین‌رو بیان‌گر دینامیسم اجتماع نیز خواهد بود (فضل، ۲۰۰۵: ٥٦-٥۷). این روش نیز دارای سه مرحله است:

۱-۲-۳-۲. جامعه‌شناسی تولیدکنندهٔ اثر ادبی

زمینه‌هایی که در جامعه‌شناسی تولیدکنندهٔ اثر ادبی مورد توجه قرار می‌گیرد عبارت‌انداز:

الف. بررسی مسئلهٔ پایگاه اجتماعی پدیدآورندهٔ اثر؛

ب. میزان درجهٔ وابستگی او به طبقهٔ حاکم؛

ج. منبع اقتصادی پشتیبان نویسنده یا شاعر و اعتباری که در جامعه دارد.

در این زمینه اگرچه زندگی‌نامهٔ ادیب منبع اصلی است، می‌توان این‌گونه مطالعات را گسترش داد تا محیط زندگی وی را نیز شامل شود. همچنین می‌توان با بررسی خاستگاه اجتماعی، زمینهٔ خانوادگی و وضعیت اقتصادی و میزان وابستگی ادیب به طبقهٔ حاکم به مباحث مهم و راهگشایی دست یافت (ستوده، ۱۳۷۸: ٦۰). نکتهٔ قابل توجه در باب منشأ اجتماعی نویسنده این است که هنرمندان گاهی خود را در خدمت طبقهٔ دیگری غیر از طبقهٔ خود قرار می‌دهند. برای نمونه، شاعران درباری در ایران دورهٔ غزنوی اغلب از طبقات پایین‌تر اجتماع بوده‌اند و یا به‌عکس کسانی از طبقات مرفه همانند صادق هدایت (۱۹۰۳-۱۹٥۱م) و یا پروین اعتصامی (۱۹۰۷-۱۹٤۱م) قلم خود را در جهت خدمت به طبقات پایین به‌کار گرفته‌اند (طاهری مبارکه، ۱۳۷٤: ۱۱۳). بنابراین، در بررسی آثار ادبی و هنری باید فقط خود اثر کانون توجه قرار گیرد نه موقعیت طبقاتی پدیدآورندگان آن؛ زیرا آثار هنرمندان الزاماً بازتابی از تعلق طبقاتی آنان نخواهد بود (وحیدا، ۱۳۸۸: ۷۷).

[Downloaded from jhs.modares.ac.ir on 2025-03-13]

۲-۲-۳-۲. جامعه‌شناسی محتوای اثر ادبی

نیاز انسان به هنر و ادبیات به‌آن سبب است که انسان همواره نیازمند محرکی است کـه او را در «بازیافت» خود یاری رساند. ازاین‌رو، محتوای اثر ادبی علاوه بر اینکه بر احـساس و عواطـف انسان اثر می‌گذارد، باید در عمق، تعقّل او را هم اقناع و او را مطمئن کند که آنچه گفته شده به سود او و درجهت گرایش‌های آرمانی او است. همین نوع ارتبـاط، زمینـهٔ تـأثیر هرچـه بیـشتر مخاطب را از اثر فراهم می‌کند. بـه‌بیـان دیگـر، هـرانـدازه محتـوا و زبـان اثـر بـه آرمـان‌هـا و خواست‌های مخاطب نزدیک‌تر باشد، تأثیر قوی‌تری از خود به جا خواهد نهاد. این نوع ارتباط محتوا و محیط را می‌توان رابطه‌ای دوسویه نامید:

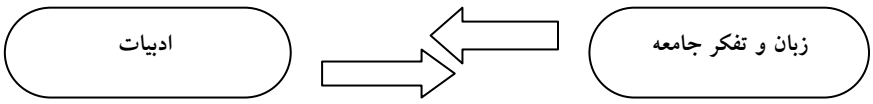

شکل ۲ تقابل ادبیات و جامعه

در زبان فارسی شاهکارهایی همچون ***شاهنامه*** فردوسی، ***مثنـوی*** مولـوی، ***گلـستان*** و ***بوسـتان*** سعدی و یا ***دیوان*** حافظ با انبوهی از مثل، کنایه، طنـز و فرهنـگ عامیانـه (فلکلـور) بـه‌خـوبی بیان‌کنندهٔ تأثیرپذیری از زبان عصر خود هستند؛ همچنان‌که سرانجام همین مظاهر تـأثیر محـیط بر ادب درنهایت سبب استقبال هرچه بیشتر مخاطب (تأثیر ادب بـر محـیط) مـی‌شـود. نمونـهٔ دیگر، اشعار سدهٔ چهارم تا نهم هجری است. با بررسی ساختار سیاسـی ایـن چنـد سـده، کـه تاریخ ایران زخم ناشی از ترکتازی‌های مغول و تیمور را بـر سـینه دارد و بـه مفهـوم امـروزی حکومت نظامیان است، می‌توان اثر بارز این اوضاع و احوال را در ادبیات این عصر یافت؛ زیرا کمتر شاعری است که در این دوره از ابراز انتقادهای سخت اجتماعی برکنار مانده باشـد. ایـن شکایت‌ها همه بازتابی از افکار عمومی حاکم بر این چند قرن است (ستوده، ۱۳۷۸: ٦۳-٦٥). در یک جمع‌بندی می‌توان گفت جامعه‌شناسی محتوای اثر ادبـی هـم در حـوزهٔ مفـاهیم و هـم در حوزهٔ زبان و ویژگی‌های هنری صورت می‌پذیرد.

آنچه در بررسی محتوای آثار ادبی اهمیت دارد، تعیین نکردن پیش‌فرض‌هـای ذهنـی اسـت؛

[Downloaded from jhs.modares.ac.ir on 2025-03-13]

به‌این معنا که بررسی مضامین آثار ادبی با تکیه بر مضامین از پیش تعیین‌شده، سبب محدودیت افق نگاه ناقد می‌شود و او را از کشف مضامین جدید بازمی‌دارد. به عبارت دیگر، در صورت انتخاب پیش‌فرض‌های ذهنی، ناقد همانند روش‌های سنتی نقد در کشف اغراض شعری، فقط به یافتن شواهد شعری مرتبط با پیش‌فرض‌ها بسنده می‌کند و از یافتن سایر ابعاد محتوایی اثر غافل می‌ماند (الزبیدی، ۱۹۹۰: ۱۲۵).

۳-۲-۳-۲. تأثیر ادبیات بر جامعه: ادبیات فقط متأثر از اجتماع نیست؛ بلکه بر آن اثر هم می‌گذارد؛ زیرا هنر فقط به بازسازی حیات نمی‌پردازد؛ بلکه به آن شکل نیز می‌دهد. چنان‌که برخی مردم زندگی قهرمانان و نقش‌آفرینان داستان‌ها را سرمشق زندگی خود قرار می‌دهند، به شیوهٔ آن‌ها عاشق می‌شوند یا به سبک آن‌ها دست به خودکشی می‌زنند (اثر مثبت و منفی). به‌عبارت دیگر، ادیب یا هنرمند همیشه منفعل نیست؛ بلکه در کار ساخت فرهنگ جامعهٔ خویش دخیل است و از این راه بر شتاب حرکت تکاملی آن می‌افزاید. چنان‌که نمایش‌نامهٔ **ازدواج فیگارو** نوشتهٔ بومارشه[1] فرانسوی (۱۷۳۲-۱۷۹۹م) در انقلاب کبیر فرانسه چنان اثری بر جای نهاد که در نهایت به اسارت نویسنده منجر شد و پس از آن نیز بخش‌هایی از آن به‌عنوان سرودی علیه استبداد رواج یافت (مندور، ۳۷).

بدیهی است که بررسی دقیق نحوهٔ تأثیر ادبیات بر جامعه، عملی بسیار پیچیده و دشوار و نسبی است. چنین پژوهشی در دو فرایند مختلف ارزیابی می‌شود:

۱. سنجش محتوای اثر ادبی به‌عنوان منبعی الگوبخش به فرهنگ جامعه، مانند انتقادهای سیاسی و اجتماعی موجود در اثر و یا در حرکتی وارونه، نشان دادن شاخص‌های جامعهٔ ایده‌آل از دیدگاه ادیب؛

۲. سنجش میزان اثربخشی هر پدیده یا جریان ادبی در مواردی همچون میزان و انواع محدودیت‌ها و سانسورهای اعمال‌شده در حوزهٔ چاپ و نشر، میزان فشارهای سیاسی و اجتماعی حکومت بر مؤلفان آثار ادبی، میزان استقبال خوانندگان، ترجمهٔ آثار ادبی، استفاده و کاربرد در فرهنگ عامیانه، میزان اثربخشی در نسل‌های بعدی ادبیات، نحوهٔ نگرش و ارزیابی ناقدان ادبی دربارهٔ یک اثر یا جریان ادبی.

1. P. C. Beaumarchais

[Downloaded from jhs.modares.ac.ir on 2025-03-13]

انجام تمام ابعاد این نوع پژوهش درعین دشواری و پیچیدگی، نیازمند ابزار ویژه‌ای است که گاه پژوهش‌گر را در مسیر انجام تحقیق با مشکل روبه‌رو می‌کند و گاه آن را ناممکن می‌سـازد؛ به‌ویژه در مراحلی که به تحقیقات میدانی و یا برخورد مستقیم با جامعه و فرهنگ آن نیاز باشد. به همین دلیل است که پژوهش‌گران در این حوزه می‌توانند بـر یـک جنبـه از پـژوهش، یعنـی ادبیات یا جامعه تمرکز کنند و از این راه نتایج عمیق‌تر و دقیق‌تری به‌دست آورند؛ همچنـان‌کـه روبر اسکارپیت نیز در کتاب ***جامعه‌شناسی ادبیات*** بر جنبهٔ اجتماعی بودن پژوهش تأکیـد کـرده است (طاهر مکی، ۱۹۹۲: ۱۲۷).

۳. تفاوت نقد اجتماعی با اجتماعیات در ادبیات

این نوع تحقیقات که به‌طور دقیق نمی‌توان آن را جامعه‌شناسی ادبیات نامیـد، در جـست‌وجـوی بازتاباندن زندگی اجتماعی در ادبیات است، بدون آنکه به‌ضرورت بـر فرضـیه‌هـا یـا چـارچوب تحلیلیِ از پیش تعیین‌شده‌ای استوار باشد. اگرچه بررسی اجتماعیات در ادبیات فاقد دیدگاه‌هـا و چارچوب‌های نظری مشخص و ابعاد تحلیلی است و بیشتر حالت اکتشافی دارد، در جـای خـود در رشد و تکوین جامعه‌شناسی ادبیات مؤثر بوده است (کوثری، ۱۳۷۹: ۲٦-۲۷).

٤. نقد نقد اجتماعی

از ابتدای طرح نظریات اجتماعی و راه‌یابی علم جامعه‌شناسی به حوزه‌هـای گونـاگون ازجملـه هنر، ارتباط میان هنر و اجتماع از یک‌سو و کیفیت و چگونگی این ارتباط از سـویی دیگـر بـه مسئله‌ای چالش‌برانگیز تبدیل شده و انبوهی از آرای موافق و مخالف را به دنبال داشـته اسـت. محور اصلی آرای موافق با نقد اجتماعی را که خود مؤید وجـود ارتبـاط میـان هنـر و جامعـه است، دو مسئلهٔ اساسی یعنی اجتماعی‌بـودن هنـر و دیگـری التـزام هنـری تـشکیل مـی‌دهـد. به‌عبارت دیگر، ارائهٔ تفسیر اجتماعی از هنر ناشی از دیدگاهی است که آن را اساسـاً پدیـده‌ای جمعی قلمداد می‌کند نه فردی؛ به این معنا که انواع هنری بازتاب امیال و خواست‌ها و نیازهای محیط اجتماعی هنرمند است و ابعادی بسیار وسیع‌تر از شخصیت فـردی او دارد (عیـد، ۱۹۸۸:

[Downloaded from jhs.modares.ac.ir on 2025-03-13]

۷۵). این دیدگاه برخاسته از آرای دانشمندانی همچون فروید[1] (۱۸۵٦-۱۹۳۹م) و شاگردش یونگ[2] (۱۸۷۵-۱۹٦۱م) بود که ضمن اعتقاد به ضمیر ناخودآگاه آدمی، منشأ آن را ناخودآگاه جمعی می‌دانسته‌اند. اعتقاد به منشأ اجتماعی هنر، شکل‌گیری فلسفهٔ التزام در هنر را نیز با خود به همراه داشت (همان، ۸۱). ژان پل سارتر، نویسنده و فیلسوف معاصر فرانسوی، از اولین پایه‌گذاران فلسفهٔ التزام در دورهٔ معاصر می‌گوید:

> نویسندهٔ ملتزم می‌داند که سخن، همانا عمل است. می‌داند که آشکار کردن، تغییر دادن است و نمی‌توان آشکار کرد مگر آنکه تصمیم بر تغییر دادن گرفت. نویسندهٔ ملتزم آن رویای ناممکن را از سر به در کرده است که نقش بی‌طرفانه و منفعلی را نسبت به جامعه و از وضع بشری ترسیم کند... وظیفهٔ نویسنده است که کاری کند تا هیچ‌کس از جهان بی‌اطلاع نماند و نتواند خود را از آن مبرا جلوه دهد (٤۲-٤٤).

امیل دورکی[3] (۱۸۵۸-۱۹۱۷م) نیز معتقد است افکار انسان فقط نتیجهٔ عقلانیت فردی او نیست؛ بلکه ثمرهٔ محیط اجتماعی است که فرد جزئی از آن به‌شمار می‌آید. به‌بیان دیگر، افکار انسان در عقل جمعی ریشه دارد و عقل جمعی به‌یقین مفهومی فراتر از عقول مجموع افراد خواهد داشت (عید، ۱۹۸۸: ۸۱). از این نظرگاه، برخورداری هنر از منشأ جمعی، رسالت آن را نیز به رسالتی جمعی تبدیل می‌کند تا در خدمت اهداف جامعه قرار گیرد و در جهت اصلاح و تکامل آن گام بردارد. فلسفهٔ التزام در هنر را می‌توان نقطهٔ مقابل مکتب «هنر برای هنر» دانست که فقط به جنبه‌های فردی و زیباشناختی آن توجه دارد و غیر از زیبایی، رسالت دیگری برای آن قائل نیست (سیدحسینی، ۱۳۷۱: ٤۷۵).

> این در حالی است که امروزه هیچ موضوعی در مسائل فلسفی، هنری و علمی، مهم‌تر و مبهم‌تر از حقیقت زیبایی نیست. زیبایی برخلاف مسائل ماوراءالطبیعی، مذهبی و دینی قابل‌انکار نیست؛ زیرا به‌طور محسوس وجود داشته و بشر نیز آن را تشخیص می‌دهد و از آن متأثر می‌شود و اگر هم اختلافی باشد اختلاف در انواع زیبایی‌هاست که هرگز به تحلیل درنمی‌آید. همچنان‌که تمام کوشش‌های علمی و فلسفی بشر در طول تاریخ در جهت تحلیل و ارزیابی آن به شکست و ناکامی انجامیده است. فراوانی و گونه‌گونی آرای موجود در این زمینه بهترین گواه بر این مدعاست (شریعتی، ۱۰-۱۱).

---

1. Sigmund Freud
2. Carl Gustav Jung
3. Emile Durkheim

[Downloaded from jhs.modares.ac.ir on 2025-03-13]

در مقابل دیدگاه‌های همسو با نظریه‌های اجتماعی هنر، همـواره آرای مخـالفی نیـز وجـود داشته و هریک از دیدگاه خاص خود به نقـد آن پرداختـه و ایرادهـایی بـه آن وارد کـرده‌انـد. مخالفان یکسونگری به آثار هنری را بزرگ‌ترین آفت نظریات اجتماعی می‌دانند؛ به این معنا که تفسیر اجتماعی هنر به معنای ارزیابی آن با ملاک‌های خارجی و درنتیجه غفلت از مـلاک‌هـای درونی خواهد بود. مسئلهٔ دیگری که سبب مخالفت عده‌ای از ناقدان هنری شده، نفـی فردیـت هنرمند است؛ به این معنا که با اجتماعی قلمـداد کـردن ماهیـت هنـر و رسـالت اجتمـاعی آن، مسائلی همچون فردیت هنرمند، آزادی او و ابداع هنری نادیده انگاشته خواهد شد (عید، ۱۹۸۸: ۸۷–۸۹).

باری، اختلاف‌نظر دربارهٔ انواع هنری و ادبی به نخستین نظریات ادبی بـشر برمـی‌گـردد کـه پس از رنسانس یعنی دورهٔ پیشرفت علمی و تخصصی‌شـدن علـوم مختلـف نیـز بـه صـورت شکل‌گیری نظریهٔ اجتماعی هنر و یا متقابلاً نظریهٔ «هنر برای هنر» انجامیده و همچنان به حیات خود ادامه داده است. مسئله‌ای که فقط ناشی از تفاوت نگرش‌ها بـه هنـر و ادبیـات بـوده و بـا اندکی تسامح و همسونگری قابل بازنگری و یا چشم‌پوشی اسـت. در بخـش پایـانی مقالـه در جمع‌بندی نهایی به موارد اختلاف در این زمینه پاسخ داده می‌شود.

نتیجه‌گیری

۱. جامعه‌شناسی ادبیات مطالعهٔ علمی محتوای اثر ادبی و ماهیت آن در پیوند با جنبه‌های دیگـر زندگی اجتماعی است و سه مرحله دارد: الف. جامعـه‌شناسـی تولیـدکننـدهٔ اثـر ادبـی؛ ب. جامعه‌شناسی محتوای اثر ادبی؛ ج. تأثیر ادبیات بر جامعه.

۲. تحلیل اجتماعی از هنر به معنای این است که جامعه موضوع تفکر هنرمند است نه منبع آن، در این صورت بحث استقلال هنرمند و فردیت او نیز محفوظ خواهد بود؛ به این معنـا کـه وقتی هنرمند احساس فردی خـود را در اثـر هنـری مـنعکس مـی‌کنـد، درواقـع احـساس جامعه‌ای را نمایانده که خود نیز جزئی از آن و متأثر از آن است. بـه‌بیـان دیگـر، احـساس فردی هنرمند نوعی همدردی با احساس افراد جامعهٔ او است.

۳. فردیت و ابداع هنری به معنای تمایز دیدگاه هنرمند در مقایسه با دیگران است نـه عزلـت و کناره‌گیری از جامعه. در این صورت میان جنبهٔ اجتماعی و فردی اثر هنری هیچ‌گونه تـضاد

[Downloaded from jhs.modares.ac.ir on 2025-03-13]

و تعارضی وجود نخواهد داشت؛ همچنان‌که میان تفسیر اجتماعی اثر و ارزیابی ملاک‌های هنری آن نیز نه تنها تعارضی وجود ندارد، بلکه لازم و ضروری است؛ زیرا ملاک‌های هنری و زیباشناختی همان چیزی است که هنر را از علم متمایز می‌کند.

٤. به‌نظر می‌رسد تضاد و تعارض میان آرای مخالف و موافق، تنها ناشی از جزم‌اندیشی و یکسونگری هر دو نظریه است که هرکدام سبب غفلت از یکی از جنبه‌های ارزشمند آثار هنری شده است؛ درصورتی‌که ارزیابی و نقد کامل هر اثر تنها زمانی محقق می‌شود که هم از جهت درونی (ارزش‌های هنری و زیباشناختی) و هم از جهت بیرونی (ابعاد اجتماعی و جنبهٔ التزامی) مورد بحث و بررسی قرار گیرد.

٥. تفاوت میان دو نظریهٔ ادبی هرگز به معنای پیوندناپذیری این دو نیست؛ بلکه می‌توان درعین اعتقاد به یک نظریهٔ صوری، بر این باور بود که ادبیات باید تابع نظارتی بیرونی از طریق مذهب، اصول اخلاقی و یا اجتماعی نیز قرار گیرد؛ همچنان‌که می‌توان در عین اعتقاد به یک نظریهٔ اخلاقی، ملاحظات نقد صوری را نیز به‌عنوان عوامل تبعی و مکمل مورد توجه قرار داد.

منابع

- اسکارپیت، روبر. (١٣٧٤). ***جامعه‌شناسی ادبیات***. ترجمهٔ مرتضی کتبی. تهران: سمت.
- ال گرین، ویلفرد و دیگران. (١٣٧٣). ***راهنمای رویکردهای ادبی***. ترجمهٔ زهرا میهن‌خواه. ج٢. تهران: اطلاعات.
- _____ (١٣٧٦). ***مبانی نقد ادبی***. ترجمهٔ فرزانه طاهری. تهران: نیلوفر.
- الحاوی، ایلیا. ***نماذج فی النقد الادبی***. بیروت: دارالکتاب اللبنانی.
- دستغیب، عبدالعلی. (١٣٨٧). ***در آینهٔ نقد***. تهران: حوزهٔ هنری سازمان تبلیغات اسلامی.
- دیچز، دیوید. (١٣٨٥). ***شیوه‌های نقد ادبی***. ترجمهٔ محمدتقی صدقیانی و غلامحسین یوسفی. ج٤. تهران: علمی.
- الرویلی، میجان و سعدالبازغی. (٢٠٠٥). ***دلیل الناقد الأدبی***. چ٤. مغرب: الدارالبیضاء.
- الزبیدی، مرشد. (١٩٩٠). ***اتجاهات نقد الشعر العربی فی العراق***. دمشق: منشورات اتحاد

[Downloaded from jhs.modares.ac.ir on 2025-03-13]

الکتاب العرب.

- زرین‌کوب، عبدالحسین. (۱۳٦۱). ***نقد ادبی***. ج۲. چ۳. تهران: امیرکبیر.
- سارتر، ژان پل. ***ادبیات چیست؟*** ترجمهٔ ابوالحسن نجفی و مصطفی رحیمی. تهران: زمان.
- ساروخانی، باقر. (۱۳۷۰). ***دایرةالمعارف علوم اجتماعی***. تهران: کیهان.
- ستوده، هدایت‌الله. (۱۳۷۸). ***جامعه‌شناسی در ادبیات فارسی***. تهران: آوای نور.
- سیدحسینی، رضا. (۱۳۷۱). ***مکتب‌های ادبی***. ج۱. چ۱۰. تهران: نگاه.
- شبل‌الکومی، محمد. ***المذاهب النقدیة الحدیثه***. قاهره: الهیئه المصریها لعامه للکتاب.
- شریعتی، علی. ***هنر***. تهران: چاپخش.
- شمیسا، سیروس. (۱۳۸۷). ***نقد ادبی***. تهران: فردوس.
- شیروانلو، فیروز. (۱۳۵۵). ***گستره و محدودهٔ جامعه‌شناسی هنر و ادبیات***. تهران: توس.
- طاهرمکی، احمد. (۱۹۹۲). ***مناهج النقد الأدبی***. چ۲. قاهره: دارالمعارف.
- عزیزالماضی، شکری. (۱۹٦۸). ***فی نظریة الأدب***. بیروت: دارالحداثـه للطباعـه و النـشر و التوزیع.
- عید، رجا. (۱۹۸۸). ***فلسفة الإلتزام فی النقد الأدبی***. اسکندریه: دارالمعارف.
- غنیمی هلال، محمد. (۲۰۰۱). ***الأدب المقارن***. چ۳. قاهره: نهضه مصر للطباعه و النـشر و التوزیع.
- _____ (۱۹۸۷). ***النقد الأدبی الحدیث***. بیروت: دارالعوده.
- فرجاد، محمدحـسین. ***مقدمه‌ای بر جامعه‌شناسی و سیر تحول و تکامل جامعـه***. تهـران: بوعلی.
- فرزاد، عبدالحسین. (۱۳۸۱). ***دربارهٔ نقد ادبی***. چ٤. تهران: قطره.
- -الفرطوسـی، عبـدالهادی. (۱۳۸۱).«تطـور المنـاهج الإجتماعیـه فـی النقـد الادبـی». <*www.alnoor.se*>
- فضل، صلاح. **(۲۰۰۵)**. ***مناهج النقد و مصطلحاته***. چ٤. قاهره: منشورات اطلس.
- _____ (۱۹۸٦). ***منهج الواقعیـه فـی الإبـداع الأدبـی***. چ۳. بیـروت: دارالآفـاق الجدیده.

[Downloaded from jhs.modares.ac.ir on 2025-03-13]

- کوثری، مسعود. (۱۳۷۹). ***تأملاتی در جامعه‌شناسی ادبیات***. تهران: باز.
- لوونتال، لئو. **(۱۳۸٦)**. ***رویکرد انتقادی در جامعه‌شناسی ادبیات***. ترجمهٔ محمدرضا شادرو. تهران: نشر نی.
- مرتاض، عبدالملک. (۲۰۰٦). ***فی نظریة النقد***. قاهره: دارالمجلس الأعلی للثقافه.
- مندور، محمد. ***فی الأدب و النقد***. قاهره: نهضه مصر للطباعه و النشر و التوزیع.
- وحیدا، فریدون. (۱۳۸۸). ***جامعه‌شناسی در ادبیات***. چ۲. تهران: سمت.
- ولک، رنه. (۱۳۷۳). ***نظریهٔ ادبیات***. ترجمهٔ پرویز مهاجر و ضیاء موحد محمدی. تهران: علمی و فرهنگی.
- وهبه، مجدی. (۱۹۷٤) ***معجم المصطلحات الأدبیه***. بیروت: مکتبة لبنان.
- هارلند، ریچارد. (۱۳۸۵). ***درآمدی تاریخی بر نظریهٔ ادبی از افلاطون تا بارت***. ترجمهٔ علی معصومی. چ۲. تهران: نشر چشمه.
- هوف، گراهام. (۱۳٦۵). ***گفتاری دربارهٔ نقد***. ترجمهٔ نسرین پروینی. تهران: سپهر.

[Downloaded from jhs.modares.ac.ir on 2025-03-13]